

# تأملاتی پیرامون نظریه علم دینی حضرت آیت الله جوادی آملی

مهدی گلشنی

## اشاره

دکتر مهدی گلشنی متولد بهمن ۱۳۱۷ در شهر اصفهان است. ایشان پس از اخذ مدرک دکترای فیزیک از دانشگاه برکلی آمریکا، در سال ۱۳۴۹ به میهن بازگشته و فعالیت خود را با سمت استادیار فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف آغاز و با طی مدارج علمی در سال ۱۳۶۴ به رتبه استادی این دانشگاه ارتقا یافتند. همچنین در سال ۱۳۶۹ به عنوان یکی از اعضای پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران برگزیده شدند.

وی از جمله استادان برجسته فیزیک در دنیا، رئیس و بنیان‌گذار دانشکده فلسفه علم در دانشگاه صنعتی شریف و نیز چهره ماندگار فیزیک ایران در سال ۱۳۸۱ است. ایشان غیر از آثار برجسته در زمینه علم فیزیک، دارای آثاری در باب علم دینی نیز هستند که از آن جمله می‌توان به «قرآن و علوم طبیعت»، «علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم» و «علم سکولار تا علم دینی» اشاره نمود.

استاد در گفتگوی حاضر ضمن تأکید بر این نکته که با جهت‌گیری و اصل نظریه حضرت آیت‌الله جوادی آملی موافق بوده و این نظریه را نزدیک‌ترین نظریه به دیدگاه خود می‌دانند، به تحلیل و ارزیابی آن می‌پردازند. ایشان با بیان اینکه ارتباط با واقع و نه تطابق، ملاک صدق و کذب گزاره‌های علمی است، بر تأثیر پیش‌فرض‌های عالم در علم و تفکیک ناپذیری علم از عالم در مقام اثبات تأکید می‌نمایند. همچنین با تعریف دین و نسبت آن با علم و عقل و نیز تعریف چیستی علم و ماهیت کشفی بودن آن، بر لزوم هماهنگی گزاره‌های علمی با اصول متافیزیکی تأکید نموده‌اند.

◀ در ابتدا تقاضا دارم مروری کوتاه بر نظریه علم دینی آیت‌الله جوادی آملی داشته باشید و نسبت آن را به طور کلان با نظریه خود بیان فرمایید.

### ۱. لزوم تفکیک بین مقام ثبوت و اثبات علم

بنده نظر ایشان را بیشتر از نظر سایر افرادی که در این حوزه نظریه‌پردازی نموده‌اند به دیدگاه خود نزدیک می‌دانم؛ ولی در بیان مطالب و در اولویت‌دادن به برخی مطالب در مقام بیان، با ایشان اختلاف نظرهایی دارم. باید در نظر داشت همه مخاطبان ایشان کسانی نیستند که حکمت متعالیه خوانده باشند، از این‌رو بخش قابل توجهی از جامعه دانشگاهی ما اصلاً با این حوزه بیگانه هستند؛ بنابراین اگر بخواهیم با آنها به زبان حکمت متعالیه یا به زبان عارفان سخن بگوییم، از نظر من آن‌چنان ثمربخش نخواهد بود. من با هیچ‌یک از مطالبی که ایشان مطرح نموده‌اند، مخالف نیستم؛ ولی برای بیان بعضی از آنها اولویت قائلم و برای برخی دیگر اصلاً ضرورتی نمی‌بینم! بنابراین اجازه دهید ابتدا بر دیدگاه



- ایشان مروری داشته و سپس پرسش‌ها ارائه شود. نکاتی که ایشان می‌فرمایند:
۱. «حکمت متعالیه دارای یک حقیقت وجودی است و از آثار عینی برخوردار است. علم یک هویت عینی و خارجی دارد؛ اما جای آن در نفس است، آن یک حقیقت ملکوتی است». من بر این نکات تردیدی ندارم؛ ولی از آنجاکه مخاطبان عمده ایشان افرادی هستند که نه در حکمت متعالیه تمحضی دارند و نه در عرفان، لذا ورود به بحث علم دینی را از این نقطه صحیح و دارای اولویت نمی‌دانم.
  ۲. ایشان می‌فرمایند: «این را که علم، دینی است یا غیردینی، فقط فلسفه پاسخ می‌گوید»؛ من این را صددرصد تایید می‌کنم. این زمینه زیربنایی فلسفه علم است که معین می‌کند علم دینی است یا غیردینی.
  ۳. «چون علم صبغه و هویت خودش را از معلوم می‌گیرد و معلوم هم چیزی جز خلق خدا، فعل خدا و اوصاف الهی نیست؛ بنابراین ما علم غیردینی نداریم». بحث من در اینجا آن است که ایشان علم‌شان ناظر به علم در مقام ثبوت است؛ ولی چیزی که در کتاب‌ها پُر است، علم در مقام اثبات است و عالمان به طور عمده با این سطح سر و کار دارند و علم در مقام اثبات، دینی و غیردینی دارد.
- ◀ یعنی در مقام اثبات برخلاف مقام ثبوت، علم قابلیت تفکیک به دینی و غیردینی بودن دارد؟
- بله، علم در مقام ثبوت فقط دینی است ولی در مقام اثبات خیر، در حالی که عملاً سروکار ما با علم در مقام اثبات است نه در مقام ثبوت. در حال حاضر مردم به مطالبی که در کتاب‌ها آمده است رجوع می‌کنند و این کتاب‌ها پر از مفروضاتی است که افراد به یافته‌های تجربی علم اضافه کرده‌اند. اینها عرفاً علم به حساب می‌آیند، گرچه ممکن است غیردینی باشند.

## ۲. عدم دسترسی کامل و دقیق به واقع

﴿ آیت‌الله جوادی آملی می‌فرمایند که تفکیک علوم، به تفکیک موضوعات است؛ روش را موضوع مشخص می‌کند و دینی بودن و غیردینی بودن را هم موضوع مشخص می‌کند و از آنجاکه در عالم چیزی جز فعل‌الله نداریم؛ بنابراین علم به آنها در صورتی که مطابق با واقع باشد، معرفت و علم دینی خواهد بود؛ از این‌رو علم شما یا مطابق واقع هست یا نیست. اگر مطابق واقع بود، پس علم به فعل‌الله است و معرفت دینی و اگر مطابق با واقع نبود که اساساً علم نبوده بلکه جهل است.

دانش ما راجع به جهان، رو به افزایش است. ما اکنون چیزهایی را می‌دانیم که پنجاه سال پیش حتی خبر از آنها نداشتیم. باید کسی حس کند که در علوم چه می‌گذرد. اینکه می‌گوییم در مقام اثبات، یعنی آن چیزی که راجع به طبیعت می‌گوییم، یا چیزی که دربارهٔ انسان می‌گوییم لزوماً آن چیزی نیست که در واقع وجود دارد. آن چیزی که ما می‌گوییم مفروضات بر آن اضافه شده و ممکن است اینها پر از فرضیات غیردینی و حتی ضددینی باشد.

﴿ با توجه به اینکه ملاک علمی بودن گزاره‌ای یا به عبارت دیگر، صدق و کذب گزاره علمی تطابق آن با واقع است، اساساً حضرت‌عالی اصل تطابق با واقع را به عنوان صحت علمی بودن یا نبودن، قبول دارید یا خیر؟

ما همواره به واقع دسترسی مستقیم و کامل نداریم؛ دسترسی ما به واقع حداقلی است؛ شما کافی است بررسی کنید که در علوم فعلی، نه علوم پنجاه یا صدسال پیش، چقدر جدل و اختلاف وجود دارد.

◀ آیا چیزی که درمی‌یابیم واقع است یا واقع نیست؟

نه، اصلاً نمی‌توان گفت عین واقع است. گاه تمام شواهد تجربی هم‌زمان با چند تئوری هم‌خوانی دارند و هر یک از آنها شواهد تجربی فعلی را توضیح می‌دهند؛ برای مثال یکی علیت را قبول دارد و دیگری قبول ندارد، حال کدام یک از آنها دینی است؟

۳۴۷



### ۳. ارتباط با واقع و نه تطابق؛ ملاک صدق و کذب گزاره‌های علمی

◀ چنانچه درک، فهم و تطابق با واقع را به عنوان ملاک صدق و کذب و علمیت گزاره‌ها نپذیریم؛ آن‌گاه ملاک صحت علم چه خواهد بود؟ این نکته همان حرفی است که برخی علمای داخل و خارج گفته‌اند. علم ما به جهان دارای حجاب‌هایی است و ما مرتباً این حجاب‌ها را برمی‌داریم و به واقعیت نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌شویم. ما دائماً حجاب‌ها را از روی علم و طبیعت بر می‌داریم. مطالبی که هم اکنون درباره طبیعت می‌دانیم، در سده پیش اصلاً خبری از آنها نداشتیم؛ الان ذراتی را می‌شناسیم که قبلاً خبری از آنها نداشتیم. آیا می‌توان گفت که علم آن زمان ما کامل بوده و یا با واقع تطابق داشته است؟

◀ یعنی می‌توان گفت که این تطابق با واقع به شکلی تشکیکی است؛ اصل علمیت علم بر همان ارتباط با واقع - اگر نخواهیم بگوییم تطابق - استوار است؛ اما اجمال و تفصیل دارد.

بله، ولی این ارتباط ابتدایی، اجمال و تفصیل دارد و در تفصیل، اختلاف بسیاری وجود داشته و بسیاری از مطالب غیردینی و ضددینی در آن تفصیل وارد

می‌شود. اینکه برای مثال جهان در حال انبساط است، هم مورد قبول کیهان‌شناسِ خداپرست است و هم کیهان‌شناسِ ملحد، ولی اینکه این مُبدئی دارد یا خیر در آن اختلاف دارند. در مقام اثبات، دسترسی ما به واقع عالمِ طبیعت خیلی کم است و روزبه‌روز بر دانش ما اضافه می‌شود. رئالیسمی که اکنون به آن معتقدند، به گفتهٔ یکی از فیلسوفان فیزیکدان غربی، رئالیسم نقاب‌دار است که البته نقاب‌ها یکی پس از دیگری برداشته می‌شود.

زمانی ما فکر می‌کردیم که فقط با اتم کار داریم؛ ولی امروز می‌فهمیم که با زیر اتم و با پروتون و نوترون هم سروکار داریم. تا پنجاه سال قبل فکر می‌کردیم که در هستهٔ اتم با نوترون و پروتون سروکار داریم در حالی که امروزه کشف گردیده است که خود اینها نیز از ذرات دیگری ساخته شده‌اند؛ بنابراین لایه‌های علم مدام خود را به ما نشان می‌دهند. دربارهٔ انسان نیز اکنون مطالبی می‌دانیم که در گذشته نمی‌دانستیم؛ بنابراین علم ما در واقع، مقول به تشکیک است؛ ولی باید اصل ارتباط برقرار باشد. فرق رئالیسم و غیررئالیسم در این است.

◀ بنابراین شما قائل به آن رئالیسم هستید؛ ولی از یکسو، باوجودی که برقراری اصل ارتباط را می‌پذیرید، تطابق کامل را قبول ندارید و از سوی دیگر کشف ما از واقع، در یک طیف مشخص تشکیکی و از اجمال به تفصیل است که البته این تفصیل هم با نگاه‌های مختلف، قاعدتا متفاوت می‌گردد.

بله، تا صد سال پیش، ما فقط یک الکترون می‌شناختیم. پنجاه سال بعد از آن کشف شد که الکترون، دارای نوعی خاصیت مغناطیسی هم هست و به مرور

خاصیت‌های دیگر آن را نیز کشف کردیم؛ بنابراین، علم اولیه ما درباره الکترون از بین نرفت؛ لیکن بر دامنه اطلاعات ما در این زمینه افزوده شد.

◀ کسانی که رئالیست نیستند ملاک صحت و سقم علم را چه می‌دانند؟  
آنها به اینکه ما بتوانیم ذهنیاتمان را به صورت منسجم به هم وصل کنیم، قانع هستند.

◀ بنابراین دیگر الزامی به برقراری ارتباط با واقع نیست؟

خیر؛ از نظر آنها امروزه در فیزیک حرف عده‌ای، به دلیل برخی از بحران‌ها این است که ما فقط یافته‌های ذهنی‌مان را به هم وصل می‌کنیم؛ ولی کسانی که رئالیست هستند، می‌گویند نقاب‌ها یکی پس از دیگری برداشته می‌شوند. چنین دیدگاهی مورد پذیرش علامه جعفری نیز هست.

◀ نکته اصلی در فرمایش شما آن عبارتی است که برخی از فلاسفه مطرح کرده‌اند و آن، بحث تطابق با واقع است که شما می‌فرمایید اصل ارتباط باید برقرار باشد؛ اما تطابق با واقع به معنای واقعی کلمه امکان‌پذیر نیست.

بله درست است؛ آنچه مهم است برقراری ارتباط است، نه تطابق کامل؛ چون آن امکان‌پذیر نیست. برای مثال وقتی گفته می‌شود الان یک استکان وجود دارد، این علم، عین واقع است و این علم در مقام ثبوت و اثبات یکی است؛ ولی من می‌خواهم بگویم که اینها احکام جزئی است و علم نیست. آن، نوعی اطلاعات است؛ ولی گزاره «آب در صد درجه به جوش می‌آید» علم است؛ چون اطلاعاتی می‌دهد که واضح نیست. همه افراد نمی‌دانند که آب در صد درجه به جوش می‌آید، وقتی بقیه می‌فهمند که خودشان آن را تجربه می‌کنند؛ آن علم



است. ولی اینکه شما بیابید و علم را عینا همان چیزی که مطابق با واقع است فرض کنید، یافتن این گونه گزاره‌ها بسیار دشوار خواهد بود و امکان‌پذیر نیست؛ زیرا عالم و عوامل دست‌اندرکار در آن برای ما قابل احصا نیست.

«بنابراین علم هرچه بیشتر پیشرفت کند، بیشتر حجاب‌هایش برداشته می‌شود. حرفی که آنها می‌زنند آن است که این نقاب‌ها محدود نیست و دائما باید جلو رفت؛ در واقع محدودیت دانش، عالمان رئالیست را بر آن داشت که سراغ «رئالیسم نقاب‌دار» بروند.»

#### ۴. تأثیر پیش‌فرض‌های عالم در علم و تفکیک‌ناپذیری علم از عالم در مقام اثبات

«از جمله نکات قابل توجه دیگر در بیان آیت‌الله جوادی آملی، تفکیکی است که ایشان بین عالم و علم قائل می‌شوند و می‌فرمایند صرف‌نظر از اینکه عالم (یعنی فهمنده) ملحد باشد یا مؤمن، علم می‌تواند دینی باشد.»

ممکن است شخصی ملحد، دست به آزمایش بزند، ما هم شاهدیم و تمام نتایج آزمایش او را می‌پذیریم، در این باره ارتباط با واقع هم برقرار است؛ ولی در مقام تفصیل، نگرش عالم، خواه‌ناخواه مؤثر خواهد بود.

بیان شد که همه این علوم در عالم ثبوت، دینی است. در مقام اثبات، چون علم اجمالی داریم و تفصیل علم اجمالی مان متفاوت است، بنابراین به تعداد عالمان، کتاب نوشته شده، تبدیل به نظریه شده و همه این نظریه‌ها هم به اسم علم درس داده می‌شود و به آنها اطلاق علم می‌شود.



در حال حاضر، صحبت‌هایی که راجع به عالم طبیعت صورت می‌گیرد عجالتاً اسمش علم است. این صحبت‌هایی که راجع به علم می‌شود و شامل نظریه‌های علمای مختلف است، همه اینها را دانشجو به اسم علم زیست شناسی یا فیزیک می‌خواند و بعضی‌ها را نیز واقعا چنین می‌پندارد که عین واقعیت است.

بنده معتقدم که برخی از چیزهایی که غربی‌ها کشف می‌کنند عین همان چیزی است که ما داریم می‌گوییم. اما وقتی جمع‌بندی می‌کنیم، با یکدیگر متفاوت می‌شویم. آن جمع‌بندی الان به نام عالم تمام نمی‌شود، بلکه به اسم علم تمام می‌شود.

اینکه فرمودید جمع‌بندی متفاوت می‌شود، آیا نقش آن پیش‌فرض‌های مؤمنانه یا ملحدانه نیست؟  
صد درصد همین‌گونه است.

پس نمی‌شود علم را از عالم مؤمن و ملحد تفکیک کرد؟

اگر آن پیش‌فرض‌ها نباشد، یک علم بیشتر نداریم. اگر آن پیش‌فرض‌ها نباشد، گزارش می‌دهند که برای مثال دارم آش را گرم می‌کنم؛ داغ شد، جوش آمد؛ هیچ‌کس در آن اختلاف نظری ندارد. ولی زمانی می‌خواهیم جوش آمدن را توضیح دهیم، سراغ این می‌رویم که مولکول‌ها چه کار می‌کنند؟ بر اثر حرارت چه می‌شوند؟ مولکول چیست؟ اتم چیست؟ و نمونه‌هایی از این دست... وقتی پیش می‌رویم اختلاف نظر پیدا می‌شود و هم‌زمان چند نظریه ارائه می‌شود. حال کدام‌یک از اینها درست است و کدام موافق و مطابق با واقع؟

◀ اگر این‌گونه است، این تفکیک و بیانی که آیت‌الله جوادی آملی دارند و می‌فرمایند صرف‌نظر از اینکه عالم مؤمن باشد یا ملحد، علم می‌تواند دینی باشد؛ محل بحث و گفتگو خواهد بود.

بله، این بیان محل تأمل است و به نظر بنده در مقام اثبات، دقیق نیست. البته این بیان که «باید بین علم و عالم فرق گذاشت، ممکن است عالمی معتقد نباشد، اما علم‌اش ضابطه‌مند باشد، در این صورت علم‌اش دینی است، هرچند خودش نداند»؛ درست است و من کاملاً آن را قبول دارم.

#### ◀ در مقام اجمال دیگر؟

بله، درباره آن چیزی که گزارش می‌دهد در اینجا تفاوتی نمی‌کند چه فرضی بکنیم؛ برای مثال کسی مشغول ساخت یک لیزر است، اصلاً در آنجا بحث خدا و غیرخدا وجود ندارد. درست است که اگر عالم الهی باشد، همه اینها را آثار خداوند می‌داند؛ ولی در مدلی که می‌خواهد بسازد، تفاوتی نیست. البته در مقام کاربرد می‌گویید من لیزری نسازم که بشر را نابود کند، ولی این از بُعد دیگری است، نه از بُعد نظری.

«علم اگر علم است، نه وهم و فرضیه، نمی‌تواند غیراسلامی باشد»؛ بنده علمی که رایج است را می‌گوییم، برخی از آن غیراسلامی است و بسیاری از آن هم خنثی است. نکته این است که شما اسلامی یا غیراسلامی را با چه می‌سنجید. جز این است که با پیش‌فرض‌های متافیزیکی سنجیده می‌شود؟ اگر محکی نداشته باشید که نمی‌فهمید این اسلامی است یا غیراسلامی.

« دقیقاً سخن علامه جوادی آملی آن است که ایشان قائل نیستند که ما علمی داریم که دینی است، یا علمی داریم که غیردینی است، بلکه می‌فرمایند که یا علم است یا جهل.

شما می‌توانید بگویید که من این علم را قبول ندارم و طرف مقابل می‌گوید: شما از کجا می‌دانید که این مطابق با واقع نیست؟ این چیزهایی که می‌گویم را کشف کرده‌ام و مطابق با واقع است. نمی‌توانید به او ثابت کنید که مطابق با واقع نیست. به عالم تجربی که نمی‌توانید حکم کنید؛ ولی می‌توانید بگویید که سرخ حرف تو ناقص است. جمع‌بندی تو اشکال دارد؛ یعنی ببینید آن چیزی که واقعاً علم را دینی و غیردینی می‌کند آن اصولی است که همواره در علم به آن رجوع می‌کنید. ما هندسه داریم و برای مثال بر هندسه اقلیدسی پنج اصل حاکم است؛ تمام این قضایایی که در هندسه اقلیدسی ثابت می‌کنید، ارجاع آن به همان پنج اصل یاد شده است.

در دین هم همین‌طور است؛ مگر نمی‌گویید که اصول عقاید دارید و همه چیز را با اصول می‌سنجید. علم‌تان هم باید یک چیزهایی را قبول داشته باشد تا از نظر عالم الهی، این علم الهی تلقی شود؛ بنابراین می‌توانید بگویید که این را علم دینی و الهی نمی‌دانم. واقعاً هم برای کسانی که مانند شما قائل به حکمت متعالیه هستند اشکالی ندارد؛ ولی شما دارید با جامعه وسیع جهانی حرف می‌زنید. از این رو بیایید اصطلاح خودش را بگیرید و بگویید این علمی که بیان می‌کنید، این نواقص را دارد.

بنابراین می‌توان قائل شد که در اصل ارتباط با واقع و فهم و علم اجمالی، الحاد و ایمان عالم نقش ندارد، ولی در تفصیل آن علم، قطعاً پیش‌فرض‌ها و نگرش‌های مؤمنانه و ملحدانه مؤثر خواهند بود و علم را دینی یا غیردینی می‌نمایند. بله، همین‌طور است؛ صدسال پیش علامه مودودی بیان کرد که یک بخش، علم است که مشترک است و روسی، آمریکایی و ... ندارد، یک بخش از علم نیز هست که نظرات و پیش‌فرض‌های ما در آن وارد می‌شود و اینجاست که تغییرات حاصل می‌شود.

### ۵. تعریف دین و نسبت آن با علم و عقل

چنانچه ما چنین تعریف جامعی را از دین بپذیریم، افزون‌بر عقاید، احکام و اخلاق که در برنامه زندگی فردی و اجتماعی بندگان هستند، مجموعه افعال، صفات و اسماء الهی هم جزو دین محسوب می‌شود؟ بله؛ همه اینها جزو دین است و مطالعه اینها اگر انحرافی در آن نبوده و در مسیری درست قرار گیرد جزو دین است. اگر عالم تلاش نمود تا طبیعت را بفهمد، عبادت است؛ هرچند به نتیجه اشتباهی رسیده باشد و جریان را اشتباه فهمیده باشد، من آن را عبادت تلقی می‌کنم. نکته این است که افراد باید دنبال روش صحیح بروند و بخواهند نشانه‌های الهی را در جهان خلقت کشف نمایند. البته در زمان ما این جریان و نگاه حاکم نیست. بنابراین من تعریف جامع ایشان از دین را می‌پسندم؛ ولی آن تعریف که فقط شامل اخلاق، عقاید و احکام باشد به نظر من ناقص است. درست است که

خداوند می‌فرماید ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ (انعام: ۵۹)، اما این به سرنخ‌ها ارجاع دارد و خود خداوند خواسته که جاهایی منطقه‌الفراغ برای بشر باشد و به این وسیله بشر تربیت شود. هدف تربیت بشر بوده است و گرنه این سرنخ‌ها که برای ما تعیین شده است برای چیست؟

به برخی از جملات و بیانات آیت‌الله جوادی آملی اشاره می‌کنم:

۱. علمی که در دانشگاه‌ها پرداخته می‌شود، لاشه علم است، مُلک بدون ملکوت؛
۲. کدام پدیده را دانشمند طبیعی می‌خواهد بررسی کند که این پدیده، مخلوق خدا نباشد؛

۳. عقلی که در اینجا مطرح می‌شود عقل برهانی است، عقل صائب است، نه عقلی که وهم و خیال و قیاس باشد، یا اینکه به جای طبیعت از خلقت باید استفاده نمود؛

بنده محتوا و غرض این بیانات را می‌پذیرم؛ ولی نکته در چگونگی بیان آنهاست؛ مخاطبی که در یک طیف وسیع با سطوح مختلف دانش قرار می‌گیرد، ممکن است الزاماً این مباحث را نپذیرد؛ از این رو مناسب است نقطه آغاز را جای دیگری قرار داد.

در باره به کار بردن خلقت به جای طبیعت، باید عرض کنم که من این را ضروری نمی‌بینم. ما می‌توانیم صحبت از طبیعت و ماوراء طبیعت بکنیم و اولی را نیازمند و مخلوق خداوند بدانیم؛ ولی صرف به کار بردن واژه خلقت، مشکل خداپاوران را حل نمی‌کند؛ زیرا امروزه برخی از فیزیکدانان و زیست‌شناسان ملحد، از خلقت خودبه‌خودی و جهان خودزا سخن می‌گویند.

برای دین دو تعریف وجود دارد؛ یک تعریف مصطلح است که شامل مجموعه عقاید، احکام، اخلاق و حقوق است. آیت‌الله جوادی آملی یک تعریف جامعی ارائه می‌کنند که عبارت است از بررسی وجود خداوند متعال، ارزیابی اسما حسناى الهی و تبیین صفات فعلی خداوند. من شخصاً این تعریف جامع را می‌پسندم.

بنده اوایل انقلاب در کنفرانسی در مالزی بیان دیگری از این تعریف جامع را مطرح کردم. مسأله مطرح آن بود که آیا علم در عرض دین است یا در طول دین؟ بنده در آنجا عرض کردم که علم در طول دین است؛ چون بر یک شخص، یک جهان‌بینی بیشتر نمی‌تواند حاکم باشد. یک جهان‌بینی باید تکلیف کل افعال شخص را معین کند. یک بخش از دین به عبادات ارجاع دارد و بخش دیگر آن بازمی‌گردد به تصمیم‌گیری‌های بشر در کلیه اعمال‌اش (کشف طبیعت و ...) که برای هر یک از اینها، دین راه‌هایی معین کرده است. نماز را این‌گونه بخوانید، روزه را به این شکل بگیرید، حج را به این روش به جا آورید و ... . کشف طبیعت را هم صریحاً بیان نموده است که با عقل و تجربه انجام دهید. بنده در کتاب قرآن و طبیعت صریحاً تاکید نموده‌ام که کشف طبیعت با تجربه، عقل، الهام و وحی امکان‌پذیر است، که خود حضرت آیت‌الله نیز آنها را قبول دارند. بنابراین بنده علم را در طول دین می‌بینم، با ابزار خاصی که خود دین هم قبول دارد، یعنی تجربه و نظریه پردازی و مانند اینها.

اعتقاد و برداشت بنده این است که دین از ما خواسته که خودمان برویم و طبیعت را کشف کنیم؛ نه اینکه فقط قرآن یا کتاب‌های حدیث را باز کنیم



و بخواهیم علوم (علوم طبیعی، ریاضی و...) را از دل آنها بیرون بکشیم. به باور من این منظور خداوند نبوده است. خداوند به ما سرنخ‌هایی داده است که همان اصول متافیزیکی است؛ برای نمونه ما عالم غیب داریم، چیزهایی هست که ما نمی‌توانیم بدانیم، فقط حواس در کار نیست؛ خداوند خواسته است تا با این سرنخ‌ها، خود ما عالم خلقت را کشف کنیم. ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (یونس: ۱۰۱)، ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (عنکبوت: ۲۰)، ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ (غاشیه: ۱۷)، متنها معرفت‌شناسی را قرآن به ما تعلیم داده است، اینکه چه چیزهایی هست که منبع معرفت است، چه کانال‌ها و آفاتی برای معرفت هست و اینکه چه حجاب‌هایی می‌تواند روی معرفت ما را بپوشاند.

بنابراین درست است که کشف علم، کشف صنع الهی است ولی ممکن است در پرتو فرضیه‌هایی صورت بگیرد که انحراف‌زا باشند. برای مثال بسیاری از دانشمندان کنونی، هنگامی که دانشمند بزرگی مانند انیشتین دیدگاهی را ارائه کرد، دیگر برای آنان حجت است؛ ولی قرآن این را از ما نمی‌پذیرد.

نکته بنده آن است که ما از شروع تمدن اسلامی تاکنون این همه عالم داشته‌ایم؛ برای مثال خواجه‌نصیر که مورد قبول همه آنهاست، در علم خود به استدلال عقلی و غیره رجوع می‌کرد و وقتی که علم را به روش معمولی به کار می‌برد، یک متافیزیکی الهی بر ذهنش حاکم بود، بدین ترتیب این اشکالاتی که

نظیر او بر دانش‌های پیش از خود می‌گرفتند چه بود؟ هم علم قبلی علم الهی بود و هم علم بعدی؟ اینکه نمی‌شود.

اینکه امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «تفکر در صنْع الهی عبادت است» و نیز در قرآن پس از ذکر رشته‌ای از موارد، آمده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸)؛ منظور از علما یعنی کسانی که اینها را دارند کشف می‌کنند و این آیه توصیه به مطالعه طبیعت توسط خود بشر است. خداوند خواسته خود بشر وارد شود تا عظمت صنْع الهی برایش آشکار شود.

◀ اگر علم واقعا علم باشد؛ با توجه به نسبتی که علم و عقل برقرار می‌نماید، عقل هم در طول دین خواهد بود؟ بین این دو تفاوتی نیست؟

بله، دین به معنای عام آن، عقل را یک موهبت الهی می‌داند که خود خداوند به ما داده است تا از آن استفاده نماییم. روایت‌های زیادی در توصیف عقل بیان شده است. یک نوع عقل بیرونی داریم و یک نوع عقل درونی که واقعاً نقش خیلی مهمی دارد. البته این عقل می‌تواند دچار آفاتی شود. همان‌طور که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «العُجْبُ يَفْسِدُ الْعَقْلَ؛ یعنی تکبر عقل را فاسد می‌کند».

◀ به تعبیر ایشان علم اگر علم باشد، می‌تواند با نقل، تعارض داشته باشد ولی با دین خیر؛ زیرا اینها را ذیل دین به عنوان منبع معرفت‌شناختی دین تعریف می‌کنند و می‌فرمایند: علم اگر علم باشد و نقل اگر معتبر باشد، هیچ‌گاه با دین که بر هر دو (نقل و علم) احاطه دارد، معارض نمی‌شود. از منظر جنابعالی اگر علم واقعا علم باشد آیا در تعارض با دین قرار می‌گیرد؟





این تعبیر درست است، ولی ببینید ایشان پیوسته صحبت از علم در مقام ثبوت می‌کنند، در حالی که ما با علم در حال اثبات سر و کار داریم. ممکن است در جاهایی این دو بر هم منطبق بشوند، یعنی شما تمام آن امر واقع را کشف بکنید (یا با الهام الهی یا از راه‌های دیگر)، ولی علم ما عمدتاً علم در مقام اثبات است و ابزارهایی که به کار می‌بریم، ابزارهایی نیست که بی‌اشکال باشد.

◀ با این توضیح، شما بین علم و دین تعارض و جدایی نمی‌بینید؟

به نظر بنده اگر دین با علم دو چیز کاملاً متفاوت گرفته شوند، این دین ناقص است. این نمی‌تواند هدی للناس باشد. علم در طول دین است، کاوش علمی خود نوعی از عبادت است، آن نوع خاصی از عبادت است و در روایت‌ها نیز به آن اشاره شده است.

## ۶. لزوم هماهنگی گزاره‌های علمی با اصول متافیزیکی

◀ براساس فرمایش جناب‌عالی ملاک عرضۀ صحت و صدق و کذب علم در مقام اثبات، به آن اصول و عوامل متافیزیکی ما باز می‌گردد.

بله، هماهنگی با آن اصول متافیزیکی برطبق قضاوت عقل لازم است.

◀ آیا آن اصول متافیزیک، هدایت‌گرند یا ارزیاب و سنجه؟

هم سنجه هستند و هم هدایت‌گر.

◀ برخی قائل به هدایت‌گری هستند؛ ولی در مقام عمل - مرحله‌نهایی و

داوری - می‌گویند نقشی ندارد.

چند دهه پیش نظریه‌ای در فیزیک عرضه شد که بر اساس آن، حوزه اتمی منکر

حاکمیت علیت شد و به شانس روی آورد؛ ولی کمی بعد، نظریه‌ای عرضه شد که همه آن آزمایش‌ها را توجیه علی می‌کرد. بنابراین، انتخاب بین این دو نظریه صرفاً براساس مرجحات متافیزیکی صورت گرفته است. اصول متافیزیک نقش سرنوشت‌سازی در علوم داشته است. آن کسی که معتقد است جهان خودبه‌خود به وجود آمده است، هر نوع تلاشی را به کار می‌برد تا اگر سرنخ نظریه‌ای به خدا برسد، آن نظریه را نفی کند. یک کیهان‌شناس معروف معاصر، صاف و صریح می‌نویسد: من فلان جواب معادله انیشتین را می‌پسندم، چون احتیاجی به خدا ندارد.

ما می‌توانیم افراد متدینی را که در گذشته می‌زیسته‌اند در نظر بگیریم. خواجه‌نصیر را به عنوان یک نمونه مجسم در نظر بگیرید. بر همه کارهایی که او در کلام، نجوم و فلسفه انجام داد، یک جهان‌بینی حاکم بود، و امثال او کار خودشان را کشف طبیعت می‌دانستند. پس مثلاً او بر اصل پنجم اقلیدس در هندسه اشکال گرفت، یا مثلاً رازی اشکالاتی را متوجه جالینوس کرد.

◀ جناب استاد، عوامل یا اصول متافیزیکی یا به عبارتی پارادایم دینی و اصول اسلامی و اعتقادی در تشکیل علم یا در ارزیابی و سنجه علم، چه تاثیری دارند؟ قطعاً موثرند و گاهی سرنوشت‌ساز هستند.

◀ منظور حضرت‌تعالی از اصول اعتقادات حاکم بر علم چیست؟

منظور از اصول راهنما، آن اصولی است که به راحتی از قرآن قابل استنتاج است. مثل توحید، اعتقاد به عالم غیب، اصل علیت، اصل هدف‌داری طبیعت و جهانی که اصلاً عبثی در آن نیست. بنده آن چیزهایی را اصل می‌نامم که از کلیت

برخورد دارند و در مورد آنها بین علمای عقل‌گرای درجه اول اسلام، در گذشته و حال، هیچ اختلاف نظری پیدا نمی‌کنید.

◀ مانند اصل امتناع اجتماع نقیضین؟

بله، آن هم همین‌طور است و جزو اصول به شمار می‌آید. ببینید می‌گویم پاره‌ای امور هست که نسبت به آن اتفاق نظر وجود دارد، شما شخصی را مثال بزنید که برای خدا شریک قائل باشد، یکی از فلاسفه اصیل ما را نام ببرید که معتقد باشد جهان هدف ندارد و شانسی است، یکی را بگویید که منکر غیب باشد و ... .

◀ بنده می‌توانم این‌گونه عبارت شما را بیان کنم که سنخ این اصولی که مثال زدید بیشتر سنخ اصول عقلی حاکم بر عالم و علم است، البته دین بر آنها صحه می‌گذارد ولی الزاماً اصول دینی به معنای خاص آن نیست.

بله، ولی این به خاطر آن است که دین فطری است و آن اصول هم اموری فطری هستند. خداپرستی و توحید در فطرت ما است. این اصول هم فطری اند. شما بروید ببینید وقتی که می‌خواهید علیت را توجیه کنید، چگونه توجیه می‌کنید؟ سرنخ آن به فطرت برمی‌گردد، متنها به قول علامه طباطبایی، وقتی که می‌خواهید این چراغ روشن شود، شما به احوال خودتان نگاه می‌کنید و وجود این اصل را در خودتان حس می‌کنید، ولی ریشه‌اش در فطرتان است.

قرآن می‌فرماید ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ۚ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه: ۲۱-۲۲). پیامبر ﷺ آمدند تا آن چیزهای فطری را به ما یادآوری نمایند و شعله آن را روشن کنند. بنابراین شما بیابید و آن اصولی را که درباره آن اتفاق نظر وجود دارد، بیابید. برای مثال معاد، جزو اصول است و در اینکه ما یک سرنوشتی داریم

اختلافی نیست. ممکن است بین معاد جسمانی و روحانی و تفصیل آنها اختلاف نظری باشد ولی روی اصل معاد اختلافی نیست.

گاهی بعضی از آن چیزهایی که به عنوان اصل تلقی می‌شوند، از یک عالم دینی به عالم دیگر متفاوت است. من آن چیزهایی را اصل می‌گیرم که در کلیت آنها اختلافی پیدا نمی‌کنیم و همه آنها را می‌توانید از قرآن و روایات استنتاج کنید.

◀ فاصله‌ای می‌ماند بین این گزاره‌های علمی که ما کشف می‌کنیم و آن اصول؛ روش‌شناسی برگشت این گزاره‌ها به آن اصول چه می‌شود؟ به عبارت دیگر برای سنجش علم و یافته‌های علمی، چه روشی به این اصول حاکم عرضه می‌کنیم؟ در هر علمی قواعدی وجود دارد؛ در فیزیک، زیست‌شناسی، ریاضی و ... قواعدی هست که به ما می‌گوید چگونه عمل کنیم. برای نمونه در فیزیک می‌دانیم که چگونه این ترتیب را ارائه دهیم تا به آن علت اولی منتهی شود. در هر علمی باید به روش خودش جلو رفت تا به آن هدف برسیم. در علم ریاضیات می‌دانیم که چگونه به اصول وصل شویم؛ چراکه قواعدی دارد و آن قواعد می‌گوید که چگونه قضایا را به کمک اصول اثبات کنیم.

◀ یعنی طبق آن روش و طبق آن قواعد، ما این ارتباط را برقرار کردیم و رسیدیم به اینکه آن قواعد کشف شده اصطلاحاً «علمی»، با آن اصول، ناهمخوان یا ناسازگارند، در این صورت یافته ما علمی است یا غیرعلمی؟ آن اصول عام است، می‌دانید که اصول عام و اصول متافیزیکی، با تجربه، ثابت و باطل نمی‌شوند. اگر در تطبیق با اصلی مشکل پیدا کنیم آن اصل را کنار نمی‌گذاریم، بلکه یافته خود را بازنگری می‌کنیم.

◀ آیا دین می‌تواند این فاصله را پر کند یا خیر؟

دین به شما روش‌شناسی یاد داده است و با آن روش فاصله‌ها را پر می‌کنید. به اندازه کافی به ما مطلب گفته شده است که براساس آن بتوانیم این شکاف را پر کنیم. دین برخی کلیات را برای ما بیان کرده است. برای مثال دین به ما گفته است که باید مواظب باشیم عقل‌مان انحراف پیدا نکند و آن حجاب‌ها در کار نیاید. اگر همه اینها را رعایت کنیم، تکلیف‌مان را انجام داده‌ایم و علم‌مان دینی است. ما فعالیت علم نافع را انجام داده‌ایم، گرچه به آخر خط نرسیده‌ایم.

## ۷. تعریف و چیستی علم و ماهیت کشفی بودن آن

◀ در صورت امکان به صورت کوتاه برداشت و تعریف خودتان را از علم بیان نمایید.

باتوجه به اینکه علمی که امروزه به کار برده می‌شود، ترجمه Science است؛ ولی مقصود من از علم Knowledge، به معنای دانش است. از این‌رو علم یا دانش، یعنی تمام آن چیزهایی که بشر راجع به هر چیزی کشف می‌کند.

◀ یعنی شما جنبه کشفی بودن را در علم می‌پذیرید؟

ببینید ما در دعا عبارت «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» را داریم. پس کلمه علم را برای علم غیرمفید هم به کار برده‌اند. بنابراین؛ علم، یعنی دانشی که ما به دست آورده‌ایم می‌تواند اشتباه باشد، می‌تواند مضر باشد و... من موافق نیستم که معنای علم را طوری بیان کنیم که بقیه از ما قبول نکنند. خیر، با قم مماشات می‌کنیم؛ یعنی نظر خود را با زبان آنها



بیان می‌کنیم تا صحبت‌مان را بفهمند. من علم را بر کل یافته‌های بشری اطلاق می‌کنم که البته بخشی از آن می‌تواند علم غیرنافع باشد.

◀ کل یافته‌های بشری علم است یا می‌تواند مقید گردد. برای مثال برخی می‌گویند یافته کشفی که مطابق با واقع باشد علم است و اگر نباشد علم نیست.

منظور شما هر کشفی است یا کشفی که متعلق خاصی دارد؟

هر کشفی، علم کامل ایجاد نمی‌کند. اینکه درمتون روایی ما، صحبت از علم غیرنافع شده، ناظر به همین مطلب است.

◀ اگر کشف کامل از اشتباه شده باشد چه؟ باز هم به آن اطلاق از علم می‌کنید؟

اطلاق می‌کنیم؛ متنها می‌گوییم که آن تئوری باطل شده است. شما اسم آن چیزی که بطلمیوس داشت و حالا کنار گذاشته شده است را چه می‌گذارید؟ غیرازاین است که می‌گویید علم بطلمیوسی؟ آیا آن را جهل بطلمیوسی می‌نامید؟

◀ ملاک علمیت آن، چه بود که اطلاق علم به آن شده است؟

در آن زمان فکر می‌کردند این بیان‌گر طبیعت است و به همین جهت اطلاق علم به آن شده است؛ ولی بعد از آن یک تجربه بشری دیگر حاصل شده است و هرچه پیش‌تر رفته، تقویت شده است. این است که ما نمی‌توانیم علم جامع پیدا کنیم. علم‌مان رو به افزایش است و اگر توجه بفرمایید در مسائل فقهی هم همین‌طور است. یک مرجع امروز فتوایی می‌دهد بعد که علم او اضافه می‌شود (ممکن است مستندات و ادله دیگری را بیابد یا ممکن است مقتضیات زمان تغییر کند) و لذا فتوای او تغییر می‌کند.

﴿ حضرت آیت‌الله جوادی آملی ملاک حجیت و علمیت را در منطق با ملاک در اصول فقه تفکیک می‌کنند و می‌فرمایند که در منطق، با برهان و کشف واقع سروکار داریم و در اصول فقه، با صحت احتجاج، اعم از اینکه ما به واقع برسیم یا نرسیم. بله، من موافق این سخن هستم. واقع برای هر کدام از اینها در جای خودش، به نحوی متفاوت لحاظ می‌شود. از این رو بین جنبه‌های قراردادی، واقعی و طبیعی تفاوت وجود دارد؛ ولی اینکه شما بگویید چیزی را در علم یافته‌اید که اطلاعات کامل راجع به آن حاصل شده است، ما این را در علم فعلی نداریم. خورشید را در نظر بگیرید، اطلاعات ما راجع به خورشیدی که اکنون می‌شناسیم با خورشیدی که بطلمیوس می‌شناخت، مقایسه نادرستی است، ولی هنوز کامل نیست.

۳۶۵



گفت و گو / تأملاتی پیرامون نظریه علم دینی آیت‌الله جوادی آملی

﴿ ما در آن موقع به آن علم می‌گفتیم، اکنون هم علم می‌گوییم.

بله، برای آنکه آن یک بخش از یافته‌های آن زمان بود و ما امروزه نسبت به آن اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری بدست آورده‌ایم. بنابراین علم در مورد هر موضوعی، افزایش یافتنی و تفصیل یافتنی است. اینکه ما بگوییم این حرف آخر در علم است، امروزه در جامعه جهانی، علم خریداری ندارد. اگر آن طور بود باید بگوییم که حرف آخر را خواجه‌نصیر یا ملاصدرا زدند. اصلاً این حکمت الهی است که بشر به تدریج، خودش مرحله به مرحله جلو برود و این عظمت صنع الهی را می‌رساند.

بی‌جهت نیست وقتی که ابوریحان به کار نجومی می‌پرداخت، چنین می‌گفت: ﴿... وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (آل عمران: ۱۹۱) اگر او عظمتی را نمی‌دید، چنین

سخنی را بیان نمی‌کرد. به صرف خواندن حدیث که ما عظمت جهان را نمی‌فهمیم. حدیث می‌تواند الهام‌بخش بعضی چیزها باشد که ما آنها را دنبال می‌کنیم تا بفهمیم؛ ولی عمدتاً آن چیزی که خداوند خواسته آن است که ما شخصاً عظمت خلقت را حس کنیم. این است که باید خودمان را درگیر کنیم و راه‌های آزمایش و خطا را طی کنیم تا به آن ادراک برسیم. من به این مطلب اعتقاد راسخ دارم.

بر این اساس هرآنچه به وسیله دلیل عقلی به دست آید، در صورتی که شرایط حجیت را داشته باشد، در زیرمجموعه معرفت دینی قرار می‌گیرد، در نتیجه همه علوم نقلی و همه علوم عقلی اعم از عقل تجربی، عقل تجربیدی و... در زیرمجموعه دین قرار می‌گیرد. من همه اینها را قبول دارم.

تنها اختلاف عمده بنده، در تعریفی است که از علم می‌شود؛ اگر بخواهیم با مردم مباحثه داشته باشیم، نمی‌توانیم بگوییم که شما اصطلاح ما را به کار ببرید. می‌توانیم با آنها مناقشه کنیم و همراه با آنها بیاییم و بگوییم طبق اصطلاح خودتان، تا اینجا که می‌گویید حرفتان درست است و از اینجا به بعد درست نیست.

## ۸. یقین و طمأنینه عقلایی تنها ملاک دینی به ودن یافته‌های علم و

### تجربی و طبیعی

«آیت‌الله جوادی آملی نسبت به علوم تجربی و طبیعی و ملاک دینی بودن آن می‌فرمایند که علوم تجربی و طبیعی مفید یقین یا طمأنینه عقلایی؛ یعنی ایشان دو





ملاک در نظر می‌گیرند و می‌فرمایند اگر دریافت تجربی و علوم طبیعی مفید یقین بود یا طمانینه عقلایی یعنی ظن نبود، اصطلاحاً علمی بود و قابل اعتماد؛ در این صورت، این دینی می‌شود و اگر نبود اطلاق دینی به آن نمی‌شود.

اگر بخواهیم به این بیان کاملاً پایبند باشیم، محدوده علم دینی بسیار تنگ می‌شود.

◀ یعنی بخش عمده‌ای از دریافت‌های علوم مختلف دارای این دو ملاک نیستند، حتی دارای طمانینه علمی هم نیستند؟ در حد ظن هستند؟

بله، در حد ظن هستند؛ وقتی سراغ جهان می‌رویم به قدری مفروضات متافیزیکی حاکم است که خدا می‌داند. آن وقت همه آنها را باید کنار بگذارید. ظن یعنی ممکن است درست هم باشد و لزوماً باطل نیست، ولی یقینی در آن نیست.

◀ آیا ظن، قابل اعتناست؟

ظن، قابل اعتناست؛ ولی برخی از ظن‌ها بعد از مدتی از رده ظن بودن خارج شده‌اند. باتوجه به علم آن روز، فلان ظن قابل اعتنا بوده، ولی یک مقدار که علم پیشرفت کرده است آن ظن، ضعیف یا تقویت شده است.

◀ به جز علوم طبیعی و تجربی، در دیگر علوم چه؟

در علوم انسانی هم شما نمی‌توانید ادعا کنید که به پایان آن رسیده‌اید.

◀ در علوم انسانی آن جنبه ارادی انسان و اعتبار، خیلی پررنگ است.

درباره ابعاد انسان نیز، هم اکنون خصوصیاتی کشف می‌کنید که در گذشته نبوده و نمی‌دانستید. ما هیچ موقع نمی‌توانیم با فیزیک، درباره همین موجود مجرد (به

اسم شعور یا به اسم روح) توضیح دهیم.

◀ اینکه راجع به شناخت خود انسان است؛ ولی آن علمی که صادره از انسان است، یعنی مولد آن علوم، انسان است، مثل علم سیاست، حقوق و... چطور؟ نه، آنها هم می‌توانند ابعادی از خصوصیات انسان یا جامعه انسانی را کشف کنند که تا کنون به آنها توجه نشده بود. چرا نمی‌شود؟ اصلاً به نظر بنده اینکه بگوییم در آنها به آخر خط رسیده‌ایم درست نیست. آیا با مرحوم صدرالمتألهین ما به آخر حکمت رسیدیم؟

◀ به آخر خط که نرسیده است، بلکه دائماً در حال تحول، تکامل و پیشرفت است. بله، دائم در حال تحول و تغییر است، تردیدی نیست.

◀ چون نیازهای اجتماعی انسان در حال تغییر است.

بله، خودتان مثال خوبی بیان نمودید. آیا نیازهایی که الان برای بشر قرن بیست و یکم مطرح است، درست همان نیازهایی است که در قرن بیستم بوده است؟ چیزهایی برای انسان این قرن مطرح است که اصلاً قبلاً مطرح نبوده است. به نظر من علوم انسانی و علوم غیرانسانی از این جهت تفاوتی ندارند جز اینکه علوم انسانی خیلی غامض‌ترند، برای اینکه انسان موجود خیلی غامضی است. به علاوه همان‌طور که یکی از فلاسفه انگلیسی که افکارش خیلی به فلاسفه اسلامی نزدیک است، می‌گوید شعور چگونه می‌تواند شعور را بفهمد؟ شعور چگونه می‌تواند خودش را بفهمد؟ این است که علم کامل به دست نمی‌آید و به نظر من اصلاً این مصلحت الهی است.

خاطرم هست در کنفرانسی که در شهر تیریرست ایتالیا شرکت داشتم و مرحوم

پروفسور عبدالسلام نیز در آنجا حاضر بودند؛ یکی از شاگردان ایشان در سخنرانی‌اش گفت که خداوند در اینجا یک مقداری بخل ورزیده است و اگر این قضیه را به ما گفته بود، مسائل حل بود. یکی از ایرانی‌های حاضر در این کنفرانس که از ممتازین بود، گفت اگر اینها را گفته بود که الان من و تو بیکار بودیم.

اصلاً شما تصور کنید اگر علم پیشرفت نمی‌کرد، بشر در چه وضعی قرار داشت؟ آیا اصلاً هیجانی در کار بود؟ تمام حکمت الهی در این است که ما روزبه‌روز کشف کنیم و قانع هم باشیم، مانند نیوتون که می‌گفت: من در کنار دریا چند شن اضافه بر قبلی‌ها برمی‌دارم. اینکه ما بیاییم و بگوییم که مسائل اول و آخر را کشف کرده‌ایم، این خیلی از واقعیت دور است.

### جمع‌بندی اجمالی

بنده در مجموع موافق جهت‌گیری و اصل نظریه حضرت آیت‌الله جوادی آملی می‌باشم؛ ولی از نظر محتوایی، اصل تطابق با واقع، همان‌گونه که توضیح آن داده شد، محل تردید و تأمل جدی است. از نظر اجرایی نیز برای تاثیرگذاری در فضای دانشگاه‌ها نیازمند به‌کارگیری ادبیاتی متناسب با آن محیط‌ها و تاحدامکان غیرفنی می‌باشد.

